

عرفان واطاعت

علاء الدین قدس جو راہنچی

عرفان و اطاعت

علاء الدین قدس جو راہچی



شرکت کتاب

قدس جورابچی، علاءالدین Ghods- Djurabchi, Alaedin

عرفان و اطاعت

I S B N: 978-1- 59584-419-4

Recognition & Obedience

موضوع: ادیان - آیین بهائی

Subject: Religions (Bahá'í)



Ketab Corp.

1419 Westwood Blvd.

Los Angeles, CA 90024 U.S.A.

Tel: (310) 477-7477

Fax: (310) 444-7176

www.Ketab.com

Ketab1@Ketab.com

عرفان و اطاعت

علاءالدین قدس جورابچی

چاپ دوم: شرکت کتاب ۱۷۰ بهائی-۱۳۹۲ خورشیدی - ۲۰۱۳ میلادی

چاپ نخست: مؤسسه ملی مطبوعات بهائی - طهران - ایران ۱۲۲ بهائی - ۱۳۴۴ خورشیدی - ۱۹۶۵ میلادی

شابک ۹۷۸-۱-۵۹۵۸۴-۴۱۹-۴

© Copyright Alaedin Ghods- Djurabchi. 2013

All rights reserved. No part of this book may be reproduced or retransmitted in any manner whatsoever except in the form of review, without permission of the author or the publisher.

Manufactured in the United States of America

"حمد محبوبی را لایق و سزااست که لم
یزل بوده و لایزال خواهد بود. رحمتش
جمع من فی الوجود را احاطه نموده. و
این رحمت در رتبه^۱ اوّیه اظهار برهان
است که از مشرق عنایت رحمن ظاهر
می شود تا کلّ به عرفان آن بحرِ قدم که
مقصود اصلی از خلق عالم است فائز
شوند. و در رتبه^۲ ثانیه اوامر الهیه بوده
تا کلّ به این مرقات اعظم به مکامن قدس
تجرید و مواقع عزّ توحید ارتقاء
جویند".

(حضرت بهاء الله)

فهرست

۴	پیش گفتار
۷	عرفان
۱۱	مقاله اول - بخش نخست: عرفان مظهر ظهور
۲۲	بخش دوم: طریق عرفان مظهر ظهور
۳۱	مقاله دوم - اطاعت

پیش گفتار

کتاب اقدس، امّ الكتاب دور بهائی گنجینه ای است از اصول اعتقادی، مسائل اخلاقی، مطالب عرفانی و فلسفی، مبادی اجتماعی و اداری، پیام ها به علمای ادیان و زمامداران گیتی و کلیات قوانین و احکام آئین بهائی. (۱)

حضرت بهاء الله در باره آن چنین می فرماید:

"إِنَّ أَعْمَلَ يَا عَبْدُ بِمَا نُزِّلَ فِي الْكِتَابِ الْأَقْدَسِ. تَاللَّهِ إِنَّهُ لَمِيزَانُ الْهُدَى بَيْنَ الْوَرَى وَبُرْهَانُ الرَّحْمَنِ لِمَنْ فِي الْأَرْضِينَ وَالسَّمَوَاتِ... طوبى لِنَفْسٍ عَمِلَتْ بِمَا أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِي كِتَابِهِ الْأَقْدَسِ الَّذِي تَزَيَّنَ بِالْأَحْكَامِ. قُلْ إِنَّ الْكِتَابَ هُوَ سَمَاءٌ قَدْ زَيَّنَّاها بِأَنْجُمِ الْأَمْرِ وَالنَّوَاهِي يَشْهَدُ بِذَلِكَ مَنْ عِنْدَهُ أُمُّ الْأَلْوَحِ... قُلْ مَا حُدِّدَ فِي الْكِتَابِ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَنْظُرَهُ كَمَا يَنْظُرُ إِلَى حُدُودِ الَّتِي ظَهَرَتْ مِنْ طُنُوبَاتِ الْمُتَوَهِّمِينَ... كتاب اقدس به شأني نازل شده که جاذب و جامع جميع شرايع الهية است. طوبى للقارئین، طوبى للعارفين، طوبى للمتفكرين، طوبى للمتفرسين. وبه انبساطی نازل شده که کل را قبل از اقبال، احاطه فرموده. سَوْفَ يَظْهَرُ فِي الْأَرْضِ سُلْطَانُهُ وَنُفُودُهُ وَ اِقْتِدَارُهُ. إِنَّ رَبَّكَ لَهُو الْعَلِيمُ الْحَبِيرُ." (۲) - (مضمون فارسی: ای بنده من، به آن چه که در کتاب اقدس نازل گردیده، عمل کن.

سوگند به خداوند که کتاب اقدس میزان هدایت و ارشاد در میان آدمیان است و برهان خداوند بخشنده و مهربان برای اهل زمین و آسمان.... خوشا برای کسی که به آن چه خداوند مهربان در کتاب اقدس که به زیور او امر و احکام آراسته شده است، عمل نماید. بگو: کتاب اقدس، آسمانی است که ما آن را به ستارگان او امر و نواهی، آراسته و مزین ساخته ایم. بدین، آن کس که امّ اللوح در نزد اوست شهادت و گواهی می دهد... بگو: آن چه که در کتاب اقدس معین و مقرر گردیده، هیچ کس این حق را ندارد که بدان بنگرد، همان گونه که به حدود و احکامی که از او هام و ظنون اهل وهم و گمان ظاهر و آشکار گردیده، می نگرد... خوشا برای خوانندگان، خوشا برای دانایان، خوشا برای اندیشمندان، خوشا برای اهل فهم و ادراک.... بزودی غلبه و نفوذ و اقتدار آن در روی زمین روشن و آشکار گردد. به راستی، پروردگار تو دانا و آگاه است.)

و نیز حضرت عبدالبهاء می فرماید:

"کتاب اقدس که مهیمن بر جمیع کتب و صحف و زبر است و کلّ آن چه در آن مذکور، ناسخ جمیع صحائف و کتب." (۳)

این کتاب را حضرت بهاء الله با عبارات پر معنای زیر آغاز می نماید:
 إِنَّ أَوَّلَ مَا كَتَبَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ عِرْفَانَ مَشْرِقِ وَحْيِهِ وَمَطْلِعَ أَمْرِهِ الَّذِي
 كَانَ مَقَامَ نَفْسِهِ فِي عَالَمِ الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ. مَنْ فَازَ بِهِ قَدْ فَازَ بِكُلِّ الْخَيْرِ وَالَّذِي
 مَنَعَ إِيَّاهُ مِنْ أَهْلِ الضَّلَالِ وَلَوْ يَأْتِي بِكُلِّ الْأَعْمَالِ. إِذَا فَزَيْتُمْ بِهَذَا
 الْمَقَامِ الْأَسْنَى وَالْأَفْقِ الْأَعْلَى يَنْبَغِي لِكُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَتَّبِعَ مَا أَمْرَهُ مِنْ
 لَدَى الْمَقْصُودِ. لِأَنَّهَا مَعًا لَا يَقْبَلُ أَحَدُهُمَا دُونَ الْأُخْرَى. هَذَا مَا حَكَمَ
 بِهِ مَطْلِعَ الْإِلْهَامِ." (مضمون فارسی: نخستین وظیفه ای که خداوند بر

بندگان خود فرض و واجب شمرده، عرفان و شناسایی مشرق وحی و مطلع امر اوست که جانشین و قائم مقام اوست در عالم امر و در عالم خلق. کسی که به عرفان و شناسایی او فائز شد، به همه خوبی و خیر فائز شده است و کسی که از آن محروم و بی نصیب گردید، از جمله گمراهان شمرده شود، گرچه به همه کردارهای نیک و پسندیده هم، عامل باشد. هنگامی که شما به این مقام بلند و افق ارجمند رسیدید، بر هر یک شایسته و سزاوار است آنچه را که از سوی خداوند مقصود عالمیان بدان امر شده، پیروی نماید. این دو وظیفه به هم پیوسته و با یکدیگرند. و یکی بی دیگری در درگاه الهی، پذیرفته نمی‌گردد. این آن چیزی است که مطلع الهام بدان حکم کرده است)

در این بیان مبارک دو اصل مهم و پیوسته به هم یاد آوری شده است که اگر آدمی ره سر منزل رستگاری و سعادت خواهد، باید آن دورا پایه زندگانی خویش قرار دهد و گرنه در بیابان گمراهی و ضلالت سرگردان ماند. این دو اصل آن چنان به یکدیگر هم بسته و پیوسته است که یکی بدون دیگری در درگاه الهی پذیرفته نمی‌شود. برای بهتر روشن ساختن آن چه گذشت و در واقع مطلب مورد بحث، ابتدا، به طور کوتاه، پیرامون "عرفان" سخن رانده و سپس در مقاله اول در دو بخش، موضوع "عرفان مظهر ظهور و طریق آنرا" بیان داشته و در مقاله دوم در باره فریضة "اطاعت" گفتگویی نمائیم.

* * * * *

عرفان

عرفان در لغت به معنای شناسایی و در عرف عرفا و اهل تصوّف، یگانه طریقه ای است که آدمی را به سر منزل مقصود و وصول به حقّ و کمال مطلوب رهنمون می‌گردد. عرفا مقامات عرفان و منازل گوناگون آن را از خلق تا به حقّ از جمله هفت مرتبه یا مرحله بر می‌شمرند و از آن به تعبیرات مختلفی چون "هفت وادی" و "هفت شهر عشق" یاد می‌کنند. چنان که شیخ فرید الدّین عطار (۴) در منطق الطّیر می‌گوید:

"گفت ما را هفت وادی در ره است

چون گذشتی هفت وادی، در گه است"

و نیز مولانا جلال الدّین (۵) می‌گوید:

"هفت شهر عشق را عطار گشت

ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم"

باری، عارفان بر آنند که سالک سیل حقّ باید کمر همّت را محکم بریندد و در این طریق گام بردارد تا سر انجام بتواند به سر منزل مقصود رسد و معشوق آمال در آغوش گیرد و از جام قرب و وصال محبوب برخوردار گردد و خود را در بحر ذات حقّ فانی کرده و همیشه در او باقی ماند.

مراتب و مقامات هفتگانه عرفان به گفته شیخ عطار در منطق الطیر عبارتند از:

"هست وادی طلب آغاز کار

وادی عشق است از آن پس، بی کنار

پس سیم وادی است آن معرفت

پس چهارم وادی استغنا صفت

هست پنجم وادی توحید پاک

پس ششم وادی حیرت صعبناک

هفتمین وادی فقر است و فنا

بعد از این وادی، روش نبود ترا

در کشش افقی، روش گم گرددت

گر بود یک قطره، قلمم گرددت"

باری، در وادی طلب، سالک سبیل حق باید از دل و جان طالب حقیقت باشد و در رنج و بلا در ره مقصود دل و جان صبر و تحمل اختیار نماید و با جدّ تمام و کوشش بسیار طی طریق کند تا به وادی عشق رسد. در وادی عشق باید از نار عشق محبوب برافروزد و چنان از خود بین خود گردد که از هر چه هست بگذرد و همه را در طاق فراموشی و نسیان گذارد. جز وصل محبوب آرزویی در سر نداشته و غیر از دیدار روی یار آمالی در قلب و فؤاد نپروراند تا به وادی معرفت اندر آید. در وادی معرفت، سالک طریقت، به فرموده حضرت بهاء الله: "از شک به یقین آید و از ظلمت ضلالتِ هوئی به نور هدایتِ تقوی راجع گردد و چشم بصیرتش باز شود و با حبیب خود به راز مشغول گردد، در حقیقت و نیاز بگشاید و ابواب مجاز در بندد.

در این رتبه قضا را رضا دهد و جنگ را صلح بیند و در فنا معانی
بقا درک نماید و به چشم سر و سر در آفاق ایجاد و انفس عباد
اسرار معاد بیند و حکمت صمدانی را به قلب روحانی در مظاهر
نامتناهی الهی سیر فرماید. در بحر، قطره بیند و در قطره، اسرار بحر
ملاحظه کند...." (۶)

در وادی استغناء ره رو طریق خدا باید خود را از همه لذات مادی
دور نموده و پشت به جمیع علائق و امور دنیوی کرده و از جز جمال
یار، بی نیاز شمرد تا بتواند در این سیل طی طریق نماید و به وادی
دیگر قدم گذارد. در وادی توحید، مسافر این طریق در می یابد که در
حقیقت میان خالق و مخلوق و طالب و مطلوب دوگانگی موجود
نمی باشد و در همه اشیاء به دیده دل، خدا را می بیند و جمیع
امواج کائنات را در بحر ذات الهی محو و فانی می یابد. در وادی
حیرت، سالک سیل حق گرفتار درد تحیر و سرگردانی می شود. از
خود و غیر خود بی خبر می گردد و از امور جهان سخت برکنار. و
چون از حال وی، پرسش رود، به گفته شیخ عطار در وادی حیرت:

"گوید اصلاً می ندانم چیز من

وان ندانم هم ندانم نیز من

عاشقم اما ندانم برکیم؟

نه مسلمانم نه کافر، پس چیم؟

لیکن از عشقم ندارم آگهی

هم دلی پر عشق دارم هم تُهی " (۷)

سرانجام ره رو طریقت به وادی فقر و فنا قدم نهد. در این منزل او از
خود فقیر گشته و از فنا در ذات الهی که حقیقت غنا و بی نیازی

است بر خور دار شده و به مقام بقای در او واصل می‌گردد.

حضرت بهاء‌الله دربارهٔ عقائد و افکار و گفتار عرفا و اهل تصوّف و عرفان چنین می‌فرماید: "اليوم مُثَبَّتٌ وَمُحَقَّقٌ اِیْنَ بَیَّانَاتٍ وَ مُبْطَلٌ اَنْ دَرِیْکَ دَرَجَهٍ وَ اِقْفِ. چه که شمس حقیقت بنفسها مُشْرِقٌ وَ اِزَافِقِ سَمَاءٍ لَایْزَالٍ لَایْحٌ اَسْتُ... ای سلمان آنچه عرفا ذکر نموده اند، جمیع در رتبهٔ خلق بوده و خواهد بود. چه که نفوس عالیه و افئدهٔ مجردة هر قدر در سماء علم و عرفان طیران نمایند، از رتبهٔ ممکن و ما خُلِقَ فِیْ اَنْفُسِهِمْ بِاَنْفُسِهِمْ تَجَاوَزُ نَتَوَانِنْدُ نَمُوْد... حَقٌّ لَمْ یَزَلْ دَرِ عَلُوِّ سُلْطَانِ اِرْتِفَاعِ وَ حِدْتِ خُودِ مَقْدَسِ اِزْ عَرْفَانِ مَمْکِنَاتِ بُوْدِهٍ وَ لَایْزَالِ بِهٖ سَمُوِّ اَمْتِنَاعِ مَلِیْکِ رَفَعْتِ خُودِ مَنْزَهٗ اِزْ اِدْرَاکِ مَوْجُوْدَاتِ خُوَاهِدُ بُوْد" (۸)

* * * * *

مقاله اول

بخش نخست

عرفان مظهر ظهور

آیا تا کنون از ما پرسیده شده و یا آنکه خود در باره آن اندیشیده ایم که از چه رو حضرت بهاء الله بنیانگذار آئین بهائی، به خواست خداوند، نخستین فریضه هر فردی را در "امّ الكتاب" خویش عرفان مظهر ظهور او قرار فرموده است؟ آیا تا کنون پاسخی برای آن یافته ایم که خود و دیگران را قانع کرده باشیم؟

همه پیامبران آسمانی مردمان را به شناسایی خداوند یکتا خوانده‌اند. حضرت موسی قوم اسرائیل را به یهوه دعوت فرمود (۹). حضرت زردشت ایرانیان را به سوی اهورا مزدا راهنمایی کرد (۱۰). حضرت مسیح آدمیان را به عرفان پدر آسمانی دلالت نمود (۱۱). و رسول اکرم اعراب را به یگانگی خداوند هدایت فرمود (۱۲).

حضرت بهاء الله می‌فرماید: "أَصْلُ كُلِّ الْعُلُومِ هُوَ عِرْفَانُ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ هَذَا لَنْ يُحَقَّقَ إِلَّا بِعِرْفَانِ مَظْهَرِ نَفْسِهِ" (۱۳). مضمون فارسی: اصل و سرچشمه همه علم و دانایی، عرفان و شناسایی خداوند بزرگ و جلیل است. و این هرگز انجام نخواهد پذیرفت، مگر با عرفان و شناسایی مظهر ظهور او.

از این روشناسایی ذات باری نخستین فریضه هر انسانی بوده که آن هم جز با شناسایی مظهر امر او امکان پذیر نیست. بدین معنی که هر گاه توانستیم به عرفان مظهر ظهور الهی که قائم مقام ذات باری تعالی است، فائز شویم آن گاه است که به عرفان خداوند نائل شده ایم. زیرا مرغ عقل و دانش ما از پرواز در آسمان شناسایی خدا محروم و توسن خرد و اندیشه ما از جولان در میدان عرفان حقیقت بی چون ممنوع بوده و خواهد بود.

حضرت محمد می فرماید: "ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ" (حدیث نبوی)، یعنی: نشناخته ایم ترا آن چنان که سزاوار شناسایی توست. و علی امیر مؤمنان می گوید: "مَنْ سَأَلَ عَنِ التَّوْحِيدِ فَهُوَ جَاهِلٌ وَمَنْ أَجَابَ عَنْهُ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَمَنْ عَرَفَ التَّوْحِيدَ فَهُوَ مُلْحِدٌ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفِ التَّوْحِيدَ فَهُوَ كَافِرٌ" (۱۴)، یعنی: هر کسی که در باره یگانگی خداوند پرسش کند، او نادان است و نیز کسی که به آن پاسخ گوید، او مشرک است. و کسی که به یگانگی خداوند پی برده باشد، او خدا شناس است و کسی که از آن آگاهی نیافته باشد، او کافر است.

حضرت عبدالبهاء این بیان امیر مؤمنان را چنین تفسیر می نماید: "اگر نفسی از توحیدی که عین ذات احدیت و غیب هویت است سؤال نماید، دلیل بر جهل آن سائل است. زیرا سؤال از شیئی که ادراک آن ممتنع و مُحال است مُدَلِّ بر جهل و نادانی است. و هر نفسی هم که این سؤال را جواب گوید، برای آن واحد احد شریک و مانندی جسته. زیرا آن چه به عقل و ادراک خود تعقل و تصوّر نموده، آن صُور خیالیّه و تصوّرات عقلیّه خود اوست و آن غیب الغیوب معروف هیچ نفسی و معلوم هیچ عالمی نگردد. پس آنچه

ادراک و تصوّر نموده، آن را شریک حضرت حقّ سُبْحَانَهُ انگاشته. و هر نفسی که ادّعی معرفت توحیدی که عین ذات حقّ است نماید مُلحد است. زیرا آن چه به عقل و ادراک خود شناخته و درک نموده آن غیر ذات حقّ است. پس در معرفت الحاد نموده است. و هر نفسی که عارف به توحید آن ذات یگانه نظر به آثار و افعال نکرد، کافر است. چنان چه اگر در ذرات مُلک و ملکوت نظر نمائی جمیع را آیات مُدلّه بر توحید آن سلطان احدیّه ملاحظه کنی." (۱۵)

حضرت بهاء الله در این باره چنین می فرماید:

"عرفان عرفاء و بلوغ بلغاء و وصف فصحاء جمیع به خلق او راجع بوده و خواهد بود. صد هزار موسی در طور طلب به ندای کُنْ تَرَانِیْ مُنْصَعِقْ و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلمه کُنْ تَعْرِفْنِیْ مضطرب. لم یزل به علو تقدیس و تنزیه در مکمن ذات مقدّس خود بوده و لایزال به سمو تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود. متعارجان سماء قرب عرفانش جز به سر منزل حیرت نرسیده اند و قاصدان حرم قرب و وصالش جز به وادی عجز و حسرت قدم نگذارده اند" (۱۶)

و نیز می فرماید: "كُلُّ الْعِرْفَانِ مِنْ كُلِّ عَارِفٍ وَ كُلُّ الْأَذْكَارِ مِنْ كُلِّ ذَاكِرٍ وَ كُلُّ الْأَوْصَافِ مِنْ كُلِّ وَاصِفٍ يَنْتَهِي إِلَى مَا خُلِقَ فِي نَفْسِهِ مِنْ تَجَلِّي رَبِّهِ. و هر نفسی فی الجمله تفکّر نماید، خود تصدیق می نماید به این که برای خلق تجاوز از حدّ خود ممکن نه... حقّ لم یزل در علو سلطان ارتفاع وحدت خود مقدّس از عرفان ممکنات بوده و لا یزال به سمو امتناع ملیک رفعت خود منزّه از ادراک موجودات خواهد بود" (۱۷)

همچنین حضرت عبدالبهاء می فرماید: "بدان ای سالک سیبل هدی که ابواب معرفت کنه ذات حق مسدود است بر کلّ وجود و طلب و آمال در این مقام مردود. هرگز عنکبوت اوهام بر اغصان عرفان حقیقت عزیز علام نند و پشه خاک پیرامن عقاب افلاک نگرده. حقیقت نیستی چگونه هویت هستی را ادراک کند و فناء صرف چگونه بر جوهر بقاء واقف گردد؟" (۱۸)

آری، ما آدمیان که هنوز دستخوش پیچ و تاب مشکلات زندگانی روزانه خود می باشیم و هر چه بیشتر در نمودها و پدیده های جهان آفرینش اندیشه و تفکر می نمائیم بیشتر بر حیرت و سرگردانی و شگفتی مان افزوده می گردد، چگونه می توانیم به شناسایی وجودی نائل شویم که آن سوی خرد و اندیشه های والای ما جای دارد؟ چنان که حضرت بهاء الله می فرماید: "چه قدر متحیر است این ذره لا شیء از تعمق در غمّرات لجة قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو. اگر بگویم به بصر در آئی، بصر خود را نبیند، چگونه تو را بیند؟ و اگر گویم به قلب ادراک شوی، قلب عارف به مقامات تجلی در خود نشده، چگونه تو را عارف شود؟ اگر گویم معرفی، تو مقدس از عرفان موجودات بوده ای و اگر بگویم غیر معرفی، تو مشهور تر از آنی که مستور و غیر معروف مانی" (۱۹)

اکنون که دانستیم خرد و دانش ما انسانها از شناسایی خداوند بی همتا عاجز و ناتوان است، باید بیندیشیم که کدامین روش را برای رسیدن به مقصود که همانا عرفان واجب الوجود و شناسایی حضرت موجود است برگزینیم؟

حضرت بهاء الله در مقام پاسخ به پرسش بالا چنین می‌فرماید: "ای سلمان، سیل کلّ به ذاتِ قدمِ مسدود بوده و طریقِ کلّ مقطوع خواهد بود. و محض فضل و عنایتِ شمس مشرقه از افقِ احدیه را بین ناس ظاهر فرموده و عرفان این انفس مقدّسه را عرفان خود قرار فرموده. مَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَمَنْ سَمِعَ كَلِمَاتِهِمْ فَقَدْ سَمِعَ كَلِمَاتِ اللَّهِ وَمَنْ أَقْرَبَهُمْ فَقَدْ أَقْرَبَ بِاللَّهِ وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْهُمْ فَقَدْ أَعْرَضَ عَنِ اللَّهِ وَمَنْ كَفَرَ بِهِمْ فَقَدْ كَفَرَ بِاللَّهِ. وَهُمْ صِرَاطُ اللَّهِ بَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمِيزَانُ اللَّهِ فِي مَلَكُوتِ الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ وَهُمْ ظُهُورُ اللَّهِ وَحُجَجُهُ بَيْنَ عِبَادِهِ وَدَلَالُهُ بَيْنَ بَرِيَّتِهِ" (۲۰)

و نیز می‌فرماید: "معرفت مبدأ و وصول به او حاصل نمی‌شود مگر به معرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت. پس از لقاء این انوار مقدّسه لقاء الله حاصل می‌شود و از علم شان علم الله و از وجه شان وجه الله و از اولیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت این جواهر مجرّده ثابت می‌شود برای آن شمس حقیقت بآنّه "هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ" (۲۱) و همچنین سایر اسماء عالیّه و صفات متعالیه. لهذا هر نفسی که به این انوار مُضییئه مُمتنعه و شمس مشرقه لائحه در هر ظهور موقّق و فائز شد، او به لقاء الله فائز است و در مدینه حیات ابدیه باقیه وارد. و این لقاء میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است به مظهر کلیّه خود." (۲۲)

به قول شاعر:

"مکانم لا مکان باشد، نشانم بی نشان باشد

نه جان باشد، نه تن باشد، که من خود جان جانانم"

"نه شرقیم نه غربیم، نه بریم نه بحریم
نه از کان طبیعیم، نه از افلاک گردانم"

"هو الاول هو الآخر هو الباطن هو الظاهر
بجزیا هو یا من هو، دگر چیزی نمی دانم"
(منسوب به مولوی)

همچنین حضرت عبدالبهاء می فرماید:
مَثَل حقیقت الوهیت مثل آفتاب است که در علو تقدیس خود
اشراق بر جمیع آفاق نماید. آفاق و انفس هر یک بهره‌ای از آن
اشراق برده و اگر این اشراق و انوار نبود کائنات وجودی نداشت. ولی
جمیع کائنات حکایتی کنند و پرتوی گیرند و بهره‌ای برند. اما تجلی
کمالات و فیوضات و صفات الوهیت از حقیقت انسان کامل یعنی
آن فرد فرید، مظهر کلی الهی ساطع و لامع است. چه که کائنات
سائره پرتوی اقتباس نمودند، اما مظهر کلی آینه آن آفتاب است و به
جمیع کمالات و صفات و آیات و آثار، آفتاب در او ظاهر و آشکار
است. عرفان حقیقت الوهیت مُمتنع و مُحال اما عرفان مظاهر الهیه
عرفان حق است. زیرا فیوضات و تجلیات و صفات الهیه در آن‌ها
ظاهر. پس اگر انسان پی به معرفت مظاهر الهیه برد، به معرفت الله
فائز گردد و اگر چنان چه از مظاهر مقدسه غافل، از عرفان الهیه
محروم" (۲۳)

از این رو، این اعتقاد که بشر مستقیماً و بی واسطه قادر است به
عرفان حضرت باری واصل گردد، اعتقادی است نادرست و بی پایه
و باوری است دور از حقیقت و واقع و جز از طریق عرفان پیامبران

الهی که وسائط فیض یزدانی و وسائل بخشش خداوندی می باشند، نیل به مقام عرفان حضرت بی چون بیرون از مرزهای افکار و عقول بوده و خواهد بود. زیرا عقل و دانش ما هر قدر کامل و بالغ شود و هر مقدار به کمال خویش نزدیک گردد، هیچ هنگام به نهایت درجه کمال واصل نخواهد شد تا چه رسد به اینکه از مرزهای آگاهی و دانایی خود پا را فراتر نهاده و به شناسایی وجودی نائل گردد که خارج از حدود قدرت و توانایی او می باشد.

آری، به گفته مولانا در مثنوی:

"جمله ادراکات بر خرهای لنگ

او سوار باد پیران چون خدنگ" (۲۴)

مثلاً حیوان هر قدر در عالم حیوان ترقی نماید هنوز از آن قدرت و توانایی برخوردار نخواهد گردید که از صفات و کمالات و حقایق عالیة انسانی آگاهی یابد زیرا حیوان است و در چارچوب قدرت و توانایی محدود حیوانی محصور. بنا بر این آدمی نیز هر چه را با عقل و دانش خود خدا خواند وهم و گمانی بیش نبوده و موجودی جز ساخته و پرداخته تار و پود تظاهرات عقل و دانش محدود و ناقص خویش چیز دیگری نمی تواند بوده باشد. و موجودی هم که مصنوع عقل ناقص بشری و زائیده دانش محدود انسانی است هرگز نمی تواند جایگزین آن وجودی گردد که به فرموده حضرت بهاء الله: "بخودی خود زنده و پاینده بوده. هر نابودی از بود او

پدیدار شده و هر هستی از هستی او نمودار گشته" (۲۵)

همچنین باید بدانیم که مظاهر مقدس الهی دارای دو مقام و رتبه اند. یکی مقام الهی و دیگری رتبه بشری. یعنی از لحاظ

جسمانی با افراد دیگر انسانی هیچ فرقی نداشته و مانند آنان نیازمند رفع احتیاجات مادی و دنیوی می‌باشند. پس به گفته میرزا محمد اصفهانی متخلص به نعیم از قول پیامبر اسلام در قرآن (۲۶):

"گفت من چون شما یکی بشرم

بشرا ما به وحی حق ممتاز". (۲۷)

بدین معنی که آفتاب حقیقت الهی قلوبشان را روشن و منیر ساخته و انوار صفات و کمالات رحمانی بر آئینه ضمیرشان تابیده است. از این رو منظور از دارا بودن مقام الهی حائز بودن صفات و کمالات الهی است نه اینکه ذات الوهیت در وجود آنان جای گرفته است. زیرا به فرموده حضرت بهاءالله: "غیب هویت و ذات احدیه مقدس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالی است از وصف هر و اصفی". (۲۸)

حضرت مسیح می‌فرماید:

"ای فیلیپس، در این مدت با شما بوده ام، آیا مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دید پدر را دیده است. پس چگونه تو می‌گویی پدر را به ما نشان ده. آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخنهایی که من به شما می‌گویم از خود نمی‌گویم لکن پدری که در من ساکن است او این اعمال را می‌کند. مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است... بعد از اندک زمانی، جهان دیگر مرا نمی‌بیند و اما شما مرا می‌بینید و از این جهت که من زنده ام شما هم خواهید زیست و در آن روز شما خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما. هر که احکام مرا دارد و آن‌ها را حفظ کند آنست که مرا محبت می‌نماید و آن که مرا

محبت می نماید پدر من او را محبت خواهد نمود و من او را محبت خواهم نمود و خود را به او ظاهر خواهم ساخت... اگر کسی مرا محبت نماید کلام مرا نگاه خواهد داشت و پدرم او را محبت خواهد نمود و به سوی او آمده نزد وی مسکن خواهیم گرفت... (۲۹)

از عبارت بالا چنین بر می آید که صفات و کمالات خدا در آئینه قلب مسیح موجود بوده است نه ذات و هویت الهی چنان که به پیروان خود نیز مژده می دهد که روزی خواهند دانست که مسیح در پدر و آنان در مسیح و مسیح در آنان خواهد بود. اکنون می توان این "در یکدیگر بودن" را چیز دیگری جز تجلی روحانی و انوار صفات و کمالات دانست؟

همچنین رسول اکرم می فرماید: "إِلَى مَعَ اللَّهِ حَالَاتٌ أَنَا هُوَ وَهُوَ أَنَا إِلَّا أَنَا أَنَا وَهُوَ هُوَ." ترجمه: میان من و خداوند حالت های گوناگونی است. من، او هستم و او، من است جز این که من، من هستم و او، او.

حضرت عبدالبهاء در این باره چنین می فرماید: "حقیقت مسیحیه یک آئینه صاف و شفاف بوده که در نهایت لطافت و پاکی بود. لهذا شمس حقیقت، ذات الوهیت در آن آئینه تجلی فرمود و نورانیت و حرارتش در آن نمودار گشت. اما شمس از علو تقدیس و سماء تنزیه تنزل ننمود و در آئینه منزل و مأوی نکرد، بلکه بر علو و سمو باقی و برقرار است ولی در آئینه به جمال و کمال جلوه نمود و آشکار گشت. خلاصه کلام اینست که حقیقت مسیحیه مرآت صافیه بود و شمس حقیقت یعنی ذات احدیت به کمالات و صفات نامتناهی در آن آئینه ظاهر و باهر، نه این که آفتاب که ذات ربانی

است تجزّی و تعدّد یافته، بلکه آفتاب، آفتاب واحد است ولی در
مرآت ظاهر. این است که مسیح می‌فرماید: "الأبُّ فی الإبن" (۳۰)
یعنی آن آفتاب در این آئینه ظاهر و آشکار است" (۳۱)
شاعر عارف، مولانا جلال الدّین می‌گوید:
"چون خدا اندر نیاید در عیان

نایب حقّ اند این پیغمبران
نی، غلط گفتم که نایب با منوب
گر دو پنداری، قبیح آید، نه خوب
نی، دو باشد تا توئی صورت پرست
پیش او یک گشت کز صورت پرست
چون به صورت بنگری، چشمت دو است
تو به نورش در نگر، کان یک تو است
لاجرم چون بر یکی افتد بصر
آن یکی باشد، دو نماید در نظر
نور هر دو چشم، نتوان فرق کرد

چون که در نورش نظر انداخت مرد" (۳۲)
از آنچه گذشت در یافتیم که چون مظاهر مقدّسه واسطه فیض خدا و
آورنده دهش و بخشش آفریدگار و قائم مقام یزدان در میان خلق
جهان می‌باشند، از این روشناسایی آنان شناسایی ایزد مهربان و
دیدارشان دیدار روی جانان و اطاعت از ایشان اطاعت از محبوب
دل و جان و بندگی و افتادگی در آستان مقدّس آنان عبودیت در
درگاه حضرت کردگار است.

نعیم اصفهانی در باره اصل عرفان و حقیقت آن چنین می‌گوید:

"نیست از خلق آدمی مقصود
 ذات غیب منیع لا یُدْرک
 عارف ذات او کسی نشود
 پس به هر دور مظهری ز بشر
 که بود جامع جمیع صفات
 عارف اوست عارف بالله
 حضرتش عین حضرت داور
 او لقاء الله است و در قرآن
 به جز این ره به حق نباشد راه

غیر عرفان طلعت معبود
 چون مقدّس بود ز غیب و شهود
 که ره معرفت بود مسدود
 بهر عرفان خود کند موجود
 ساجدش گریخوانی و مسجود
 معرفت ممکن است در مشهود
 طلعتش وجه طلعت مقصود
 به لقاء خدا همه موعود
 مَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ" (۳۳)

* * * * *

مقاله اول

بخش دوم

طریق عرفان مظهر ظهور

حضرت بهاء الله می فرماید: "إِنَّ دَلِيلَهُ نَفْسُهُ ثُمَّ ظُهُورُهُ وَمَنْ يَعْجِزُ عَنْ عِرْفَانِهِمَا جَعَلَ الدَّلِيلَ لَهُ آيَاتِهِ وَهَذَا مِنْ فَضْلِهِ عَلَى الْعَالَمِينَ. وَأَوْدَعَ فِي كُلِّ نَفْسٍ مَا يُعْرِفُ بِهِ آثَارَ اللَّهِ وَمِنْ دُونِ ذَلِكَ لَنْ يَتِمَّ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ إِنْ أَنْتُمْ فِي أَمْرِهِ مِنَ الْمُتَفَكِّرِينَ... إِيَّاكُمْ أَنْ تَحْتَجِبُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ هَذِهِ الشَّمْسِ الَّتِي اسْتَضَاءَتْ عَنْ أَفُقِ مَشِيَّةِ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنِ بِالضِّيَاءِ الَّذِي أَحَاطَ كُلَّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ أَنْ افْتَحُوا أَبْصَارَكُمْ لِتَشْهَدُوهَا بِعُيُونِكُمْ وَلَا تُعَلِّقُوا أَبْصَارَكُمْ بِذِي بَصَرٍ لِأَنَّ اللَّهَ مَا كَلَّفَ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا (۳۴) وَكَذَلِكَ نَزَلَ فِي كُلِّ الْأَلْوَحِ عَلَى النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ" (۳۵) - مضمون فارسی: دلیل و نشانه راستی و حقایقت او، خود اوست و سپس ظهور او. و کسی که از شناسایی و عرفان او از این دوره عاجز و ناتوان باشد، از فضل و عنایتش، آیات و نوشته هایش را دلیل و نشانه راستی و حقایقتش برای او، قرار فرموده است. و او در هر شخصی به ودیعت گذارده آن چه را که آثار خداوندگار بدان شناخته می گردد. و بی آن، حجت و برهان او هرگز

بربندگانش کامل و تمام نشود، اگر شما در امر او از اندیشمندان باشید... مبادا شما از این آفتابی که از افق مشیت و ارادهٔ پروردگار بخشنده و مهربان با پرتوی که همگان را از خرد و کلان فرا گرفته، تابیده، خود را پوشیده و پنهان سازید. اینک چشمها را بگشایید تا آن آفتاب را با چشمان خود ببینید و دیدهٔ خود را به نظر و دیدهٔ شخصی دیگر، وابسته و مُعلّق مسازید. زیرا خداوند کسی را جز به اندازهٔ وسع و توانایی اش مُکَلّف و موظف نکرده است. و این در همهٔ الواح برانیا و پیامبران نازل گردیده است.

باری، مظهر الهی را باید از صفات و کمالات خود او شناخت نه از آنچه دیگران از روی محبت و یا از بهر عداوت می‌گویند و نیز روی گرداندن و یا روی آوردن هیچ فردی برای دیگری دلیل اعراض و یا برهان اقبال نمی‌تواند پذیرفته گردد. هر کس باید جستجو نماید تا خوب را از بد تمیزگذارد، صادق را از کاذب باز شناسد و حق را از باطل جدا کند. زیرا در پیشگاه داد و دهش آفریدگار هر کس نسبت به کردهٔ خوب یا بد خویش مورد مهر یا خشم قرار می‌گیرد یعنی هر فردی شخصاً مسئول پندار و گفتار و کردار خود می‌باشد. کرده یا گفتهٔ فلان ملاً یا کشیش برای مثال، هیچ گونه ارزش و اعتباری در بساط عدل الهی نداشته و از شدت و حدت مجازات روحانی نخواهد کاست. چون خداوند بزرگ به هر یک از افراد بشر نیروی تعقل و تشخیص و تصمیم (کمتر یا بیشتر) عنایت کرده تا در امور به دقت بنگرد و در بارهٔ آن اندیشه نماید و خوب را از بد تمیزگذارد و راست را از کژ باز شناسد.

حضرت بهاءالله در این باره می‌فرماید: "و همچنین کلّ عباد بنفسه

مأمور به عرفان آن شمس احدیه بوده‌اند. دیگر در این مقام ردّ و اعراض و یا توجّه و اقبال عباد برای احدی دلیل و حجّت نبوده و نخواهد بود. باری، ای مؤمن بالله در هر ظهوری ناظر به خود امر و ظهورات ظاهره من عند او بوده تا از صراط الهی نلغزی." (۳۶)

و نیز می‌فرماید: "به اسم حجبات غلیظه را بر درید و اصنام تقلید را به قوت توحید بشکنید و به فضای رضوان قدس رحمان وارد شوید. نفس را از آرایش ما سَوَى الله مطهر نمائید و در موطن امر کبری و مقرر عصمت عظمی آسایش کنید. به حجبات نفس خود را محتجب مسازید. چه که هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال صنعم مشهود آید. پس در این صورت هر نفسی بنفسه قابل ادراک جمال سبحان بوده و خواهد بود. چه اگر قابل این مقام نباشد، تکلیف از او ساقط. و در محضر حشر اکبرین یدئی اگر از نفسی سؤال شود که چرا به جمال مؤمن نشده‌ای و از نفسم اعراض نموده‌ای و او متمسک شود به جمیع اهل عالم و معروض دارد که چون احدی اقبال ننمود و کلّ را معرض مشاهده نمودم، لذا اقتدا به ایشان نموده از جمال ابدیه دور مانده‌ام، هرگز این عذر مسموع نیاید و مقبول نگردد. چه که ایمان هیچ نفسی به دون او معلق نبوده و نخواهد بود" (۳۷)

و همچنین می‌فرماید: "زیرا اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال و افعال عباد را از عالم و جاهل میزان معرفت حقّ و اولیای او قرار دهد، هرگز به رضوان معرفت ربّ العزه داخل نشود و به عیون علم و حکمت سلطان احدیت فائز نگردد و هرگز به سر منزل بقا نرسد و از جام قرب و رضا مرزوق نگردد" (۳۸)

آیا هر کس موظف نیست که همیشه در جستجوی حقّ و راستی باشد و آن چه را نیکوست برگزیند و از آن چه ناپسند است درگذرد؟ حضرت موسی می‌فرماید: "و اگر در دل خود گوئی سخنی را که خداوند نگفته است، چگونه تشخیص نمائیم؟ هنگامی که نبی به اسم خداوند سخن گوید، اگر آن امر واقع نشود و به انجام نرسد، این امریست که خداوند نگفته است، بلکه آن نبی از روی تکبر آنرا گفته است، پس از او نترس" (۳۹)

و حضرت مسیح می‌فرماید: "اما از انبیای کذب احتراز کنید که به لباس میشها نزد شما می‌آیند ولی در باطن گرگان درنده می‌باشند. ایشانرا از میوه‌های ایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می‌چینند؟ همچنین هر درخت نیکو میوه نیکو می‌آورد و درخت بد میوه بد می‌آورد. نمی‌تواند درخت خوب میوه بد آورد و نه درخت بد میوه نیکو آورد. هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود. لهذا از میوه‌های ایشان، ایشان را خواهید شناخت" (۴۰)

و پولس رسول می‌گوید: "همه چیز را تحقیق کنید و به آن چه نیکو است متمسک باشید." (۴۱)

و نیز حضرت بهاء الله پیرامون این موضوع می‌فرماید: "انسان چون به مقام بلوغ فائز شد، باید تفحص نماید و متوکلاً علی الله و مقدساً عن الحبّ و البغض در امری که عباد به آن متمسک‌اند، تفکر کند و به سمع و بصر خود بشنود و ببیند. چه اگر به بصر غیر ملاحظه نماید، از مشاهده تجلیات انوار نیر عرفان الهی محروم ماند" (۴۲)

علت این که ما افراد بشری در هر هنگام که شمس حقیقت تابان

می‌گردد، روگردان می‌شویم اینست که خود را در پس پرده‌های اوهام و خرافات، عادات و تقلیدات جای داده و خویش را از پرتو جانبخش آفتاب جهان الهی بی بهره می‌سازیم. اگر آدمی بخواهد به عرفان مظهر امر که همانا عرفان خداست نائل شود، باید آزاد از هر قید و بندی و رها از هر حبّ و بغضی و بریده از هر مقام و رتبه ای و پاکیزه از جمیع "شئونات عَرَضِيَّة" قدم در طریق تحقیق گذارد و در جستجوی حقیقت و راستی کوششی نماید. و شکی نیست که خداوند مهربان از راهنمایی و هدایت این چنین راه جوینده و حقّ پوینده ای دریغ و مضایقه نخواهد نمود، چنانکه در قرآن می‌فرماید: "وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا" (۴۳) یعنی: و کسانی را که در امر ما می‌کوشند، البته به راه‌های خود راهنمایی خواهیم نمود. و همچنین حضرت مسیح می‌فرماید: "سؤال کنید که به شما داده خواهد شد. بطلبید که خواهید یافت. بکوید که برای شما باز کرده خواهد شد. زیرا هر کس سؤال کند یابد و کسی که بطلبد دریافت کند و هر که بکوید برای او گشاده خواهد شد. و کدام آدمی است از شما که پسرش نانی از او خواهد و سنگی بدو دهد یا اگر ماهی خواهد ماری بدو بخشد" (۴۴)

حضرت بهاء الله در باره طلب در هفت وادی چنین می‌فرماید: "طلب را باید از مجنون عشق اندازه گرفت. حکایت کنند که روزی مجنون را دیدند خاک می‌بیخت و اشک می‌ریخت. گفتند چه می‌کنی؟ گفت: لیلی را می‌جویم. گفتند: وای بر تو، لیلی از روح پاک و تو از خاک طلب می‌کنی؟ گفت: همه جا در طلبش می‌کوشم، شاید در جایی بجویم. بلی، در تراب ربّ الارباب

جستن اگر چه نزد عاقل قبیح است، لکن بر کمال جدّ و طلب دلیل است. مَنْ طَلَبَ شَيْئاً وَجَدَّ وَجَدَ." (۴۵)

و همچنین این بیان حضرت بهاء الله چقدر مناسب حال و گویای مقال است که می فرماید: "سالکین سیل ایمان و طالبین کؤوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عَرَضِيَّة پاک و مقدّس نمایند. یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلّقه به سبحات جلال و روح را از تعلق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و مُتَوَكِّلِينَ عَلَى اللَّهِ و مُتَوَسِّلِينَ إِلَيْهِ سالک شوند تا آنکه قابل تجلّیات اشراقات شמוש علم و عرفان الهی و محلّ ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند." (۴۶)

باری، اگر ما در هر ظهور ناظر به خود مظهر ظهور و آثار او باشیم، هرگز از راه راست دور نگردیده و در بیابان گمراهی حیران و سرگردان نخواهیم شد. ولی چون بیشتر ما در هر ظهور از اصل گذشته و به فرع می گرویم و از حقیقت پیامبران الهی چشم پوشیده و به ظواهر نگریسته و با اوهام و خرافات و باورها و پندارهای بیهوده سرگرم می شویم، اینست که از شناسایی مظهر امر بی بهره و نصیب می مانیم.

حضرت بهاء الله در این باره می فرماید: "مثلاً ملاحظه در انسان نما که اگر او را به خود او عارف شوی، در هر قمیص که او را ملاحظه نمائی می شناسی. و لکن اگر نظر بدون او از لباس و قمیص داشته باشی، هر آن و یومی که قمیص تجدید شود از عرفان او محتجب و ممنوع مانی. پس نظر را از تحدیدات مُلکِيَّة و شئونات آفاقیّه و ظهورات اسمائیه برداشته و به اصل ظهور ناظر باشی که مبادا در

حین ظهور از اصل شجره محتجب مانید. (۴۷)

آری، اگر ما حقیقت ظهور پیشین را شناخته باشیم، بدون شک از حقیقت ظهور پسین غافل و بی نصیب نخواهیم شد. می‌خواهد این حقیقت به صورت موسی در سرزمین فراعنه، زردشت در ایران دیرینه، عیسی در ناصره، محمد در مکه و مدینه و یا سرانجام در این دور جدید به هیکل باب و بهاء الله، پدیدار شده باشد.

حضرت عبدالبهاء پیرامون این اصل چنین می‌فرماید: "مثل شمس حقیقت مثل آفتاب است. شمس خارج را مشارق و مطالع متعدّد است. روزی از برج سرطان طلوع نماید و وقتی از برج میزان. زمانی از برج دلو اشراق کند و گاهی از برج حمل پرتو افشانند. اما شمس، شمس واحد است و حقیقت واحده. ارباب دانش عاشق شمس‌اند نه مفتون مشارق و مطالع و اهل بصیرت طالب حقیقت‌اند نه مظاهر و مصادر. لهذا آفتاب از هر برج و مشرقی طلوع نماید، ساجد گردند و حقیقت از هر نفس مقدّسی ظاهر شود، طالب شوند. این نفوس همیشه به حقیقت پی برند و از آفتاب جهان الهی محتجب نگردند... پس باید انسان طالب حقیقت باشد، آن حقیقت را در هر ذات مقدّسی یابد، واله و حیران گردد و منجذب فیض یزدان شود. مانند پروانه عاشق نور باشد، در هر زجاجی بر افروزد و به مثابه بلبل مفتون گل باشد در هر گلشنی بروید." (۴۸)

همه پیامبران به کلمه الهی ناطق بوده و بدان به راهنمایی مردمان کوشیده‌اند. از این رو، به راستی تفاوتی میان آنان نمی‌باشد، چنانکه می‌فرماید: لا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ. (۴۹) یعنی: میان هیچیک از فرستادگان او فرقی نمی‌گذاریم. ولی چون این کلمه

الهی به گونه‌های مختلف و گوناگون به وسیلهٔ مظاهر مقدسه نسبت به موقعیت زمان و مکان و مطابق مقتضیات و سطح فکر و دانش آدمیان گفته شده، اینست که متفاوت و دیگرگونه در گوشه‌ایمان طنین انداز می‌گردد. اما گفتار همان است و آواز همان. چنانکه جمال قدم می‌فرماید "ای دوست چون گفتار نخستین در روز پسین به میان آمد، گروهی از مردمان آسمانی آواز آشنا شنیدند و به آن گرویدند." (۵۰)

این نیز ناگفته نماند که مراتب عرفان و شناسایی افراد بشری به نسبت عقل و نیروی ادراک و مقدار طلب و عشق و کوشش و سرانجام توانایی‌شان گوناگون است. حضرت بهاء الله در این باره چنین می‌فرماید: "ای بندگان مثل ظهور قدس احدیتم مثل بحری است که در قعر و عمق آن لئالی لطیفهٔ منیره ازید از احصاء مستور باشد و هر طالبی البتّه باید کمر جهد و طلب بسته به شاطی آن بحر در آید تا قسمت مقدره در الواح محتومه مکنونه را علی قدر طلبه و جَهده اخذ نماید." (۵۱)

و نیز در لوح خطاب به آقا جمال بروجردی چنین می‌فرماید: "ای جمال ... إِنَّا خَلَقْنَا النَّفُوسَ أَطْوَاراً. بعضی در اعلی مراتب عرفان سائرند و بعضی دون آن. مثلاً نفسی غیب منیع لا یدرک را در هیکل ظهور مشاهده نماید، مِنْ غَیْرِ فَضْلِ وَوَصْلِ وَبَعْضِی هِیْکَلِ ظَهْوَرِی را ظهور الله دانسته و اوامر و نواهی او را نفس او امر حق می‌داند. این دو مقام هر دو لدی العرش مقبول است ... اصل الیوم اخذ از بحر فیوضات است، دیگر نباید نظر به کوچک و بزرگی

ظروف باشد. یکی کفی اخذ نموده و دیگری کاسی و همچنین
دیگری کُوبی و دیگری قَدْری (۵۲)

* * * * *

مقاله دوم

اطاعت

حضرت بهاء الله می فرماید: "تجلی اول که از آفتاب حقیقت اشراق نمود، معرفت حق جلّ جلاله بوده و معرفت سلطان قدم حاصل نشود مگر به معرفت اسم اعظم. اوست مکلم طور که بر عرش ظهور ساکن و مستوی است و اوست غیب مکنون و سر مخزون. کتب قبل و بعد الهی به ذکرش مزین و به ثنایش ناطق. بِهِ نُصِبَ عِلْمُ الْعِلْمِ فِي الْعَالَمِ وَ ارْتَفَعَتْ رَأْيَةُ التَّوْحِيدِ بَيْنَ الْأُمَمِ. لقاء الله حاصل نشود مگر به لقاء او. به او ظاهر شد آنچه که ازل الازل مستور و پنهان بوده. إِنَّهُ ظَهَرَ بِالْحَقِّ وَ نَطَقَ بِكَلِمَةٍ انْصَعَقَ بِهَا مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ. ایمان بالله و عرفان او تمام نشود مگر به تصدیق آنچه از او ظاهر شده و همچنین عمل به آن چه امر فرموده و در کتاب از قلم اعلی نازل گشته. منغمسین بحر بیان باید در کلبّ حین به او امر و نواهی الهی ناظر باشند. او امرش حصن اعظم است برای حفظ عالم و صیانت امم." (۵۳)

پس از آن که انسان به عرفان مظهر یزدان نائل شد، سزاوار بل واجب است که خود را کاملاً مطیع او ساخته، از او امر و احکام وی پیروی نموده و پندها و اندرزهای او را همه گاه و همه جا سر مشق و شعار زندگانی خویش قرار دهد. البته همان طوری که مراتب شناسایی و توانایی افراد انسانی نسبت به یکدیگر متفاوت می باشد به همان گونه مسئولیت به کار بستن آن اوامر و احکام نیز برای آنان گوناگون و مختلف است. بدین معنی که هر قدر انسان عرفانش به مظهر امر بیشتر و استطاعت و توانایی اش فزون تر باشد، مسئولیت او نیز به همان اندازه بیشتر و افزون تر خواهد بود. مثلاً، اگر پدری با وجود عرفان و توانایی به تعلیم و تربیت فرزندان خود که یکی از احکام کتاب اقدس است نپردازد، به فرموده حضرت عبدالبهاء، گناهی نابخشودنی کرده است. در صورتی که پدر دیگری که توانایی و استطاعت آنرا دارا نباشد، گناهی را انجام نداده است.

حضرت بهاء الله در کتاب اقدس (بند ۴۸) در این باره چنین می فرماید: "کتب علی کلّ أب تریة ابنه و بنته بالعلم و الخَطّ و ما دونهما عمّا حدّد فی اللّوح و الذی ترک ما أمر به فللأمناء أن يأخذوا منه ما یكون لازماً لتربیتهما إن کان غنیاً و إلا یرجع إلی بیت العدل إنا جعلناه مأوی الفقراء و المساکین" - (مضمون فارسی: بر هر پدری تعلیم و تربیت پسر و دخترش به علم و خط یعنی خواندن و نوشتن و جز آن که در لوح الهی بدان اشاره شده، فرض و واجب گردیده است. و چنان چه پدری آن چه که بدان مأمور شده است را فروگذارد، بر عهده امنای الهی یعنی اعضاء بیت عدل است که از او، در صورت توانگری، آن چه را که برای تربیت آنان لازم و

ضروری است، دریافت نمایند. و در صورت عدم توانگری، تأمین هزینه های تعلیم و تربیت آنان به عهده بیت عدل است که ما آن را پناهگاه فقرا و نیازمندان قرار داده ایم)

و حضرت عبدالبهاء در این باره چنین می فرماید: "در کتاب الهی درین دور بدیع، تعلیم و تربیت امر اجباری است نه اختیاری. یعنی بر پدر و مادر فرض عین است که دختر و پسر را به نهایت همت تعلیم و تربیت نمایند... و اگر در این خصوص قصور کنند در نزد ربّ غیور مأخوذ و مذموم و مدحورند و این گناهی است غیر مغفور". (امر و خلق- تدوین: فاضل مازندرانی- چاپ آلمان - جلد سوم ص ۳۲۶ و ۳۲۷)

هنگامی که ما نفسی را که از میان جامعه برخاسته و خویش را برگزیده الهی و راهنمای عالم انسانی و مربی افراد بشری می خواند، شناختیم و عارف به مقام بلند و صفات و کمالات ارجمندش شدیم، وجداناً و اخلاقاً و عقلاً شایسته و سزاوار است که اوامر و دستورهای او را اطاعت کرده و از آن ها پیروی نمائیم. آیا اگر ما تنها به عرفان مظهر امر اکتفا کرده و در اجرای اوامر و احکامش مسامحه و کوتاهی نمائیم، از خود پرسیده ایم که، برای چه عارف به مظهر ظهور شده ایم؟ اگر ما به راستی عارف به مقام مظهر الهی باشیم و سبب ظهورش را بدانیم، هیچ گاه ادّعی آن نمی کنیم که نیازی به اجرای اوامر و احکام او نداریم و هرگز خود را موجوداتی آزاد و بی نیاز نخواهیم دانست. زیرا این بیان حضرت بهاء الله را به یاد خواهیم آورد که می فرماید: "ای مردمان، گفتار را کردار باید. چه که گواه راستی گفتار کردار است و آن بی این، تشنگان را سیراب ننماید و کوران را درهای بینایی نگشاید." (۵۴)

اگر ما آدمیان تنها به شناسایی برگزیده یزدان قانع شده و از او امر و احکام او سرپیچی نمائیم، چگونه می توانیم به سر منزل مقصود که همانا نجات و رستگاری است، وارد شویم؟ آیا جز با اجرای اوامر و دستورهای او وصول به آن برای ما امکان پذیر است؟

به راستی، اگر بیمار شویم، چه می کنیم؟ ناچار به نزد پزشک آشنای خویش می رویم و درباره بیماری خود با او گفتگو می نمائیم. پزشک پس از معاینه و شناخت بیماری، نسخه ای می نویسد و دستوری می دهد. حال تکلیف ما چیست؟ باید نسخه را در جیب نهاده و دستورش را در طاق نسیان گذاریم؟ اگر هدف و منظورمان اینست، پس چرا به نزد او رفته ایم؟ این را به چه چیز می توان حمل کرد؟ آیا هیچ انسان فرزانه و خردمندی چنین می نماید؟

پیامبران نیز مانند این پزشکان اند که در دور و زمان خود برای درمان درد های جامعه انسان آمده اند. اگر ما کمی دقیق شده و در گذشته ایام و در دوران زندگانی این مظاهر الهی نظری بیفکنیم، می بینیم که آنان برای سعادت و نیکبختی مردمان چه مقدار زحمت کشیده، رنج برده، جان خود را به خطر انداخته، سرگردان و بی خانمان شده و چه بسا جان شیرین خویش را نیز در این سیل از دست داده اند.

مگر موسی کلیم نبود که با آن همه رنج و سختی، قوم اسرائیل را به سر منزل مقصود، سرزمین موعود، رسانید؟

آیا عیسی مسیح نبود که روزی به حواریون خویش گفت: "روباهان را سوراخ ها و مرغان هوا را آشیان ها است، لیکن پسر انسان را جای

سر نهادن نیست (۵۵)؟"

آیا برای چه رسول اکرم از مکه به مدینه هجرت کرد؟ آیا امور بر آن حضرت چنان سخت نشد که خداوند به او خطاب فرمود: "وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سَلْمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بَأْيَةٌ وَكُلُوشَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ" (۵۶)؟ - ترجمه: و اگر اعراض آنان بر تو دشوار است، چنان چه بتوانی سوراخی در زمین و یا نردبانی در آسمان بجو و معجزه‌ای برای آنان بیاور. و اگر خداوند می‌خواست، آنان را هدایت می‌فرمود. پس مباش از نادانان؟

مگر حضرت بهاء الله نمی‌فرماید: "كَمْ مِنْ لِيَالٍ فِيهَا اسْتَرَاحَتِ الْوُحُوشُ فِي كَنَائِسِهَا وَالطُّيُورُ فِي أَوْكَارِهَا وَكَانَ الْغُلَامُ فِي السَّلَاسِلِ وَالْأَغْلَالِ وَكَمْ يَجِدُ لِنَفْسِهِ نَاصِرًا وَلَا مُعِينًا" (۵۷)؟ - مضمون فارسی: چه شبها که در آن، جانوران در لانه‌ها و پرندگان در آشیانه‌هاشان آرمیده بودند و این غلام الهی گرفتار و اسیر، در بند و زنجیر و یار و یابوری برای خود نمی‌دید؟

و نیز در لوح سلمان می‌فرماید: "ای سلمان، ابتلایم در بین ملل و دول دلیلی است قوی و حجّتی است محکم. در مدت بیست سنه شربت آبی به راحت نوشیدیم و شبی نیاسودم. گاهی در غلّ و زنجیر و گاهی گرفتار و اسیر. و اگر ناظر به دنیا و ما علیها بودیم، هرگز به این بلایا گرفتار نمی‌شدیم" (۵۸)

آیا برای چه این برگزیدگان الهی آن همه سختی و دشواری را به خود پذیرفته و آن همه فداکاری و جانبازی نموده‌اند؟ آیا جز برای سعادت و نیکبختی ابناء نوع انسان بوده است؟ آیا غیر از وحدت و

یگانگی مردمان و راحت و آسایش آنان هدف دیگری داشته‌اند؟
نه... چنانکه حضرت بهاء الله می‌فرماید: "مقصود از کتابهای آسمانی
و آیات الهی آنکه مردمان به راستی و دانایی تربیت شوند که سبب
راحت خود و بندگان شود" (۵۹)

و نیز می‌فرماید: "مقصود این مظلوم از حمل شدائد و بلاها و انزال
آیات و اظهار بینات إخماد نار ضغینه و بغضاء بوده که شاید آفاق
افئده اهل عالم به نور اتفاق منور گردد و به آسایش حقیقی
فائز" (۶۰)

و همچنین حضرت مسیح می‌فرماید: "چنانکه پسرانسان نیامد تا
مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا
سازد" (۶۱)

حضرت بهاء الله می‌فرماید: "پیمبران چون پزشکان اند که به پرورش
گیتی و کسان آن پرداخته‌اند تا به درمان یگانگی، بیماری بیگانگی
را چاره نمایند. در کردار و رفتار پزشک جای گفتار نه، زیرا که او بر
چگونگی کالبد و بیماری‌های آن آگاه است... پس اگر رفتار امروز
پزشک را با گذشته یکسان نبینند جای گفتار نه، چه که هر روز بیمار
را روش جداگانه سزاوار... پس باید دیده مردم دانا بر راز درون ایشان
نگران باشد چه که همگی را خواست یکی بوده و آن راهنمایی
گمگشتگان و آسودگی درماندگان است" (۶۲)

با همه این، پس چرا خود را با وصول به عرفان مظهر امر قانع
ساخته و برای اجرای اوامر و احکامش اقدامی شایسته نمی‌نمائیم؟
مگر نمی‌دانیم "إِنَّ الَّذِينَ أوتُوا بصائر من الله يرون حدود الله السَّبب
الأعظم لنظم العالم و حفظ الأمم و الأذى غفل إته من همج

رعاع(۶۳)"؟ - مضمون بیان به فارسی: کسانی که خداوند به آنان بینش و بصیرت داده است، حدود و احکام الهی را سبب اعظم برای نظم عالم و حفظ و حراست اهل آن می‌شناسند و کسی که از آن روی بگرداند، از زمره فرومایگان و نابخردان شمرده گردد؟

اگرما دستورهای این پزشک روحانی را به کار نیندیم، چگونه می‌خواهیم از دردهای خود رهایی یافته، تندرست و کامیاب گردیم؟ اگرما به مهارت این پزشک ارجمند الهی ایمان داریم، پس چرا با دست خود تیشه به ریشه خویش می‌زنیم؟ درست مانند اینست که بیمار به پزشک بگوید: من به مهارت شما ایمان دارم، ولی برابر دستورتان عمل نمی‌کنم. آیا می‌توان این بیمار را هوشمند و خردمند نام نهاد؟

باری، تنها ایمان به پزشک مایه درمان درد بیمار نمی‌شود، بلکه ایمان و عمل به دستورهای او با یکدیگر، لازم و ضرور است. و همچنین تنها ایمان به مظهر امر سبب رستگاری و نیکبختی نمی‌باشد، بلکه ایمان و عمل به او امر و احکام او با یکدیگر، این امر را آسان می‌سازد. یعنی هریک از آن دو به تنهایی، شرط لازم است نه کافی. چنانکه حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "یاران الهی باید به موجب وصایا و نصایح نور حقیقت، جمال قدم روحی لِعَبَّتَبِه الفدا قیام کنند و یک یک را به موقع اجرا گذارند، نه این که مجرد بخوانند و مودوع اوراق و الواح گذارند. باید اوامر روحانیّه و جسمانیّه اسم اعظم روحی لِتُرْتَبَه الفداء در حیز شهود جلوه نماید و در احوال و اطوار یاران الهی مجسّم و مصوّر گردد و الا چه ثمری و چه اثری" (۶۴)

اگر کسی همهٔ کردارهای پسندیده را به کار بندد، اما از شناسایی مظهر امر بی بهره باشد، به فرمودهٔ حضرت بهاء الله، از گمراهان شمرده می شود و از دستگاری حقیقی و سعادت واقعی محروم و بی نصیب می ماند. زیرا کمال مطلوب و غایت قصوی و هدف نهایی آدمیان و ثمرهٔ آفرینش آنان چیزی جز عرفان خداوند بی چون که همانا شناسایی مظهر ظهور اوست نبوده و نیست. چنان که حضرت عبدالبهاء می فرماید: "اساس فوز و فلاح عرفان حق است و بعد از عرفان اعمال حسنه که ثمرهٔ ایمان است، فرع است. اگر عرفان حاصل نشود، انسان محجوب از حق گردد. با وجود احتجاب، اعمال صالحه را ثمر تام مطلوب نه... مجرد اعمال خیریه بدون عرفان الهی سبب نجات ابدی و فوز و فلاح سرمدی و دخول در ملکوت پروردگار نگردد" (۶۵) و نیز می فرماید: "هیچ عملی در عالم وجود بی ثمر نماند، اما عمل با عرفان مقبول و تام و کامل. و آن اینست که انسان به معرفت الله فائز و به اعمال خیریه موقف و حائز گردد. با وجود این، البته اعمال خیریه برای نفوس سائره و لواز عرفان بی بهره، البته بی ثمر نیست. یعنی دو نفس بی خبر از حق، محروم از عرفان، یکی عادل و دیگری ظالم... این دو شخص در نزد حق متساوی نیستند، بلکه فرق بی انتها در میان" (۶۶)

و همچنین حضرت ولی امر الله در این باره می فرماید: "معرفت مظهر ظهور اگر ثمر و نتیجه اش حسن سلوک و تزکیهٔ اخلاق نباشد، از نفوذ و تأثیر محروم و نزد اهل دانش و ارباب بصیرت قابل اعتنا نبوده و نیست. چه که این معرفت، معرفت حقیقی نه بلکه صرف توهم و تقلید است. و همچنین حسن نیت و صفای قلب و راستی و

صداقت اگر چنان چه از نور شناسایی حقّ محجوب ماند و به اقبال به مظهر ظهورش فائز نگردد، بالمآل از قوّة دافعة تأیید و امدادات روح القدس که یگانه دافع هُموم و کُروب این عالم ظلمانی است ممنوع و از تأثیر دائمی و نتایج کلیّه محروم. فتح و ظفر در این قرن انور نصیب مؤمن نیک رفتار است نه عالم بد کردار. مواظب علماء سوء که از مقصد دین غافل اند و هنر و همت اهل علم و تقوی که از عرفان معلوم محجوب اند، هر دو، اثرات و نتایجش در حیّز ادنی محدود و فانی ولی ثمرات هِمَم عالیّه هر مؤمن پرهیزکار، بی پایان و باقی" (۶۷)

حضرت بهاء الله پیروان خود را به مفاد آیه "أَنْ اَعْمَلُوا حُدُودِي حَبًّا لِحِمَالِي" (۶۸) و گفتار "لَا تُتْرَكْ أَوْامِرِي حَبًّا لِحِمَالِي وَلَا تُنْسَخْ وَصَايَايَ ابْتِغَاءَ لِرِضَائِي" (۶۹)، به پیروی از احکام و اطاعت از اوامر و دستورهایش دعوت می فرماید. آری، مهر و محبت به کسی که جز خدمت به نوع انسان و اتّحاد و اتّفاق ابناء بشر، مقصد و هدف دیگری نداشته است، چنان که می فرماید: "ای احزاب مختلفه، به اتّحاد توجّه نمائید و به نور اتّفاق منور گردید. لوجه الله در مقرّی حاضر شوید و آن چه سبب اختلاف است از میان بردارید تا جمیع عالم به انوار نیر اعظم فائز گردند و در یک مدینه وارد شوند و بر یک سریر جالس. این مظلوم از اوّل ایّام الی حین مقصودی جز آن چه ذکر شد، نداشته و ندارد. (۷۰)

اکنون، اگر ما به راستی به جمال ابهی ایمان داریم و به مقام ارجمندش عارفیم و او را به عنوان یک پزشک الهی و مربّی روحانی که برای درمان دردهای عالم انسانی از سوی آفریننده جهان هستی

برانگیخته شده، می‌شناسیم، با عمل به اوامرش ثابت نمائیم که به راستی حبّش را در اعماق قلوب خود جای داده‌ایم، چگونه می‌توانیم ادّعای عرفان ظهورش را کنیم و خویشان را از بندگان مخلصش به شمار آریم؟ آری، باید حبّ او را سرمایه‌ی خود ساخت و چون بصر و جان عزیزش داشت، زیرا کلید همه‌گنج‌ها و درمان همه‌رنج‌هاست.

* * * * *

یادداشتها

- (۱) - حضرت ولیّ امرالله، شوقی ربّانی می فرماید: "کتاب اقدس پس از انتقال جمال اقدس ابھی به بیت عودی خمّار (در سال ۱۸۷۳ میلادی)... از سماء مشیت رحمانیّه نازل گردیده است" (کتاب قرن بدیع - God Passes By - ترجمه نصرالله مودّت - چاپ کانادا - قسمت دوم ص ۷-۴۲۶)
- (۲) - حضرت ولیّ امرالله - توقیع قرن احبّای شرق - نوروز ۱۰۱ بدیع - ۱۳۲۳ شمسی
- (۳) - مکاتیب عبدالبهاء - چاپ مصر - جلد ۱ ص ۳۴۳
- (۴) - شیخ عطّار، عارف و شاعر بزرگ قرن ششم هجری - منطق الطّیر - به اهتمام: صادق گوهرین - انتشارات علمی و فرهنگی - ۱۳۷۰ ص ۱۸۰
- (۵) - مولانا، عارف و شاعر بزرگ قرن هفتم هجری - بیت منقول، منسوب به مولانا است (لغت نامه دهخدا).
- (۶) - هفت وادی (چاپ بمبئی) ص ۱۲
- (۷) - منطق الطّیر به اهتمام: صادق گوهرین - انتشارات علمی و فرهنگی - ۱۳۷۰ ص ۲۱۲
- (۸) - لوح سلمان - مجموعه بزرگ الواح - چاپ مصر ص ۱۴۱ و ۱۴۳ و ۱۴۴

(۹) - "من هستم یهوه، خدای تو که ترا از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم، ترا خدایان دیگر غیر از من نباشد." (تورات - سفر خروج، باب ۲۰ - آیه ۲ و ۳)

(۱۰) - "ای اهورا مزدا، بواسطه اندیشه نیک و بواسطه بهترین درستی و بواسطه اعمال و گفتار نیک سرانجام به نزد تو توانم رسید." (یسنا فصل ۲۶ - ۴ و ۵)

(۱۱) - "و هیچ کس را بر زمین پدر خود نخوانید زیرا پدر شما یکی است که در آسمان است" (انجیل متی باب ۲۳ - آیه ۹)

(۱۲) - "قُلْ: هُوَ اللهُ أَحَدٌ، اللهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ" - یعنی: بگو: اوست خداوند یگانه، خداوند بی نیاز و پاینده، نزاده و زاده نشده و همتایی برایش نیست" (قرآن سوره اخلاص آیات ۱ تا ۴)

(۱۳) - مجموعه بزرگ الواح - چاپ مصر - لوح "أَصْلُ كُلِّ الْخَيْرِ".
یا "کلمات حکمت"

(۱۴) - مکاتیب عبدالبهاء - چاپ مصر - ج ۲ ص ۳۰

(۱۵) - مکاتیب عبدالبهاء - چاپ مصر - ج ۲ ص ۳۰

(۱۶) - مجموعه بزرگ الواح - چاپ مصر ص ۳۰۹

(۱۷) - مجموعه بزرگ الواح - چاپ مصر ص ۱۴۳ و ۱۴۴ -

مضمون فارسی: همه عرفان از هر عارفی و همه ادکار از هر ذاکری و همه اوصاف از هر واصفی به آن چه که از تجلی پروردگار در وجود او، آفریده شده، منتهی می گردد.

(۱۸) - مکاتیب عبدالبهاء - چاپ مصر - ج ۲ ص ۴۴

(۱۹) - مجموعه بزرگ الواح - چاپ مصر ص ۳۱۰

(۲۰) - لوح سلمان - مجموعه بزرگ الواح - چاپ مصر ص ۴۱۴ و ۱۴۵ - مضمون فارسی: کسی که آنان را بشناسد، خدا را شناخته و کسی که سخنان آنان را بشنود، سخنان خدا را شنیده و کسی که به راستی آنان گواهی دهد، به راستی خدا گواهی داده و کسی که از آنان روی برتابد، از خدا روی برتافته و کسی که به آنان کافر گردد، به خدا کافر گردیده است. و آنان اند صراط الهی میان زمین و آسمانها (این جهان و عوالم بالا) و میزان حقانیت خداوند در عالم امر و در عالم خلق برای مردمان و ایشان اند مظاهر ظهور آفریدگار و نمودارهای راستی و نشانه‌های بزرگی او در میان بندگان.

(۲۱) - قرآن - سوره حدید آیه ۳

(۲۲) - ایقان - چاپ مصر ص ۱۱۰

(۲۳) - مفاوضات عبدالبهاء - چاپ هلند سال ۱۹۰۸ م. ص ۱۶۸

(۲۴) - کلیات مثنوی معنوی - نسخه رینولد نیکلسون - دفتر سوم -

نشر طلوع - بیت ۳۷۶۶

(۲۵) - مجموعه بزرگ الواح - چاپ مصر ص ۲۵۷

(۲۶) - سوره کهف - آیه ۱۱۰: "قُلْ، إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ

أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ... " - یعنی: (ای محمد)، بگو: من فقط یک

بشری هستم مانند شما که به من وحی می‌شود که خداوند شما

خداوند یگانه است.

(۲۷) - گلزار نعیم - چاپ هند.

(۲۸) - ایقان - چاپ مصر ص ۷۳

(۲۹) - انجیل یوحنا - باب ۱۴ - آیات ۹ تا ۲۴

(۳۰) - انجیل یوحنا - باب ۱۴ - آیه ۱۰ - یعنی: پدر در پسر است.

- (۳۱) - مفاوضات عبدالبهاء - چاپ هلند - سال ۱۹۰۸ میلادی ص ۸۶ و ۸۷
- (۳۲) - کلیات مثنوی معنوی - نسخهٔ رینولد نیکلسون - دفتر اول - ایات ۶۸۲ تا ۶۸۷ - نشر طلوع.
- (۳۳) - گلزار نعیم - چاپ هند.
- (۳۴) - لا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا (قرآن سوره بقره آیه ۲۸۶) یعنی: خداوند کسی را جز به اندازهٔ قدرت و توانایی اش، ملزم و مکلف نمی سازد.
- (۳۵) - لوح اشرف - مجموعهٔ بزرگ الواح - چاپ مصر ص ۲۱۳ و ۲۱۴
- (۳۶) - مجموعهٔ بزرگ الواح - چاپ مصر ص ۳۱۴
- (۳۷) - لوح نصیر - مجموعهٔ بزرگ الواح - چاپ مصر ص ۱۸۶ و ۱۸۷
- (۳۸) - ایقان - چاپ مصر ص ۳
- (۳۹) - تورات - سفر تثنیه - باب ۱۸ - آیات ۲۱ و ۲۲
- (۴۰) - انجیل متی - باب ۷ - آیات ۱۵ تا ۲۰
- (۴۱) - رسالهٔ اول به تسالونیکیان - باب ۵ - آیه ۲۱
- (۴۲) - مجموعهٔ بزرگ الواح - چاپ مصر ص ۲۷۶
- (۴۳) - سورهٔ عنکبوت - آیه ۶۹
- (۴۴) - انجیل متی - باب ۷ - آیات ۷ تا ۱۱
- (۴۵) - ص ۷ چاپ بمبئی - "مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَّ وَجَدَ (ضرب المثل)" - یعنی: هر که چیزی را خواهد و به خاطر آن تلاش و کوشش نماید، بدست آرد. به سخن دیگر: جوینده، یابنده است.
- (۴۶) - ایقان - چاپ مصر ص ۲
- (۴۷) - مجموعهٔ بزرگ الواح - چاپ مصر ص ۳۱۴

- (۴۸) - مفاوضات عبدالبهاء - چاپ هلند ص ۵۹ و ۶۰
- (۴۹) - قرآن - سورة بقره - آیه ۲۸۵
- (۵۰) - لوح مانکجی صاحب - مجموعه بزرگ الواح ص ۲۶۲
- (۵۱) - لوح احمد فارسی - مجموعه بزرگ الواح - چاپ مصر ص ۳۲۴
- (۵۲) - مجموعه اقتدارات - خط مشکین قلم - ص ۲۱۸ تا ۲۲۳
- (۵۳) - لوح تجلیات - مجموعه برخی از الواح حضرت بهاءالله -
خط زین المقرئین - چاپ هند ص ۲۰۵ تا ۲۰۷
- (۵۴) - لوح مانکجی صاحب - مجموعه بزرگ الواح - ص ۲۶۴
- (۵۵) - انجیل متی - باب ۸ - آیه ۲۰
- (۵۶) - قرآن - سورة أنعام - آیه ۳۵
- (۵۷) - لوح سلطان ایران، ناصرالدین شاه.
- (۵۸) - مجموعه بزرگ الواح - چاپ مصر ص ۱۵۷
- (۵۹) - مجموعه بزرگ الواح - چاپ مصر ص ۳۰۴
- (۶۰) - کتاب عهدی - مجموعه بزرگ الواح - چاپ مصر ص ۳۹۹
- (۶۱) - انجیل متی - باب ۲۰ - آیه ۲۸
- (۶۲) - مائده آسمانی - جلد چهارم ص ۴۴ - مؤسسه ملی مطبوعات امری
- (۶۳) - کتاب اقدس - بند دوم.
- (۶۴) - مکاتیب عبدالبهاء - چاپ مصر ج ۲ ص ۲۷۹
- (۶۵) - مفاوضات عبدالبهاء - چاپ هلند ص ۱۷۹
- (۶۶) - مکاتیب عبدالبهاء - چاپ مصر ج ۲ ص ۳۰۶
- (۶۷) - مجموعه توقیعات مبارکه - ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۶ - مؤسسه ملی مطبوعات امری - ۱۲۹ بدیع ص ۲۵۴ و ۲۵۵
- (۶۸) - کتاب اقدس - بند چهارم - مضمون بیان به فارسی: به خاطر

مهر و محبت به جمال من، به حدود و احکام عمل نمائید.
(۶۹) - کلمات مکتونه - مضمون بیان به فارسی: به خاطر مهر و
محبت به جمال من، اوامر و احکام را فرو مگذارید و به امید
کسب رضا و خشنودی من، اندرزهایم را به دست فراموشی
مسیارید.

(۷۰) - لوح اتحاد - مجموعه بزرگ الواح - چاپ مصر ص ۲۸۴